

جنگ و توسعه نیافتگی در جهان سوم

سیداحمد موثقی *

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۴/۲۲ - تاریخ تصویب: ۸۷/۱۰/۱۶)

چکیده:

جنگ و منازعات در داخل و بین کشورهای جهان سوم و نیز بین آنها و کشورهای غربی، با وجود پایان جنگ سرد، همچنان فضای حاکم بر این کشورها و روابط بین آنها را تحت تأثیر قرار داده و توأم با ترس و تهدید، خشونت و ناامنی و بی ثباتی کرده است. این جنگ ها و منازعات از مهم ترین علل رنج و محنت انسان ها، همراه با هزینه های عظیم انسانی، اجتماعی و اقتصادی و توسعه ای، با آثار و عوارضی بسیار گسترده و پایدار بوده، و تا عمیق ترین لایه های وجودی انسان ها، خانواده ها و جوامع توسعه نیافته نفوذ کرده است.

مسئله اصلی در این مقاله، بررسی رابطه بین جنگ و توسعه نیافتگی است. به نظر می رسد فضای جنگ و منازعه و تنش و درگیری، همه منابع و امکانات کشورهای جهان سوم را صرف جنگ و بسیج برای آن کرده و مانع از بسیج منابع و امکانات این کشورها برای توسعه شده و در نتیجه، تشدید عقب ماندگی با علائمی چون تشدید فقر، بیکاری، تورم، حاشیه نشینی، اقتدارگرایی و وابستگی را باعث شده است.

واژگان کلیدی:

جنگ - خشونت - امنیت - بی ثباتی - توسعه نیافتگی - جهان سوم - توسعه

* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر شده از این نویسنده در این مجله، به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مقدمه

همانطور که آرنولد توینبی در کتابش «جنگ و تمدن» (۱۳۷۳، ۱۲) اشاره دارد: شکار، زمانی در جوامع بدوی برای بقاء لازم بود ولی با پیشرفت‌های اقتصادی، جنبه ورزشی و تفریحی پیدا کرد و تغییر ماهیت داد. همین مطلب درباره جنگ نیز می‌تواند صادق باشد که از دفاع محض در برابر نیروهای لجام‌گسیخته خصم باید به نظامی‌گری بدون فایده اجتماعی تبدیل شود. یا وقتی جامعه بین‌المللی از حالت سنتی، غریزی و احساسی «گمین شافت» به حالت مدرن، ارادی، عقلانی و آگاهانه «گزل شافت» منتقل شد، دیگر نباید جایی برای جنگ و خصومت و خشونت باقی بماند. دولت‌ها در نظام بین‌الملل با پذیرش ادعاهای حاکمیت ارضی یکدیگر که هنجاری سیستمی است و کاهش اختلافات جدی مرزی که شاید منبع اصلی ناامنی بین‌المللی در یک نظام آنارسی باشد، به‌رغم تنوع و تفاوت فرهنگی به عنوان واحدهای حقوقی مساوی و مشروع و در چارچوب حقوق بین‌الملل و نماد آن سازمان ملل متحد، باید به حفظ نظم و ثبات بین‌المللی کمک کنند. همچنین پایان جنگ سرد و جدایی و اختلافات شدید ایدئولوژیک که موتور محرکه مسئله امنیتی در این دوران بود، و در عوض تشدید فرآیند جهانی شدن و وابستگی متقابل فزاینده کشورها به هم، دیگر نباید جایی برای جنگ و منازعه باقی بگذارد. قدرت‌های بزرگ بر سر این هنجار مهم به اجماع رسیده‌اند که جنگ روش مفید برای حل و فصل اختلافات نیست و ژاپنی‌ها ایده «فرهنگ کشمکش غیرخشونت‌آمیز» را مطرح می‌کنند که طی آن «صلح مستلزم همگون سازی نیست. اختلاف و کشمکش جزئی از شرایط سیاسی بشر در درون و بین دولت‌ها تلقی می‌شود، ولی جنگ، مگر برای دفع تجاوز نظامی، ابزار مشروع در عرصه سیاست نیست» (باری بوزان، ۱۳۷۸، ۱۹۷). به علاوه، با پیشنهاد و طرح ایده گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها توسط سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور پیشین ایران و استقبال جهانی از آن و اعلام سال گفتگوی تمدن‌ها (۲۰۰۱) توسط سازمان ملل متحد، و طرح مباحثی چون جامعه مدنی جهانی و دموکراسی جهانی، این امید و نوید ایجاد شده بود که دیگر بشریت از آثار و عوارض وحشتناک جنگ و خصومت و خشونت و رنج‌ها و مصیبت‌های آن در امان است و افراد و گروه‌ها و اقوام و ملل اختلافات خود را با گفتگو و مذاکره و دیپلماسی و به شیوه‌هایی مسالمت‌آمیز حل می‌کنند. اما واقعیت‌ها و ساختارها دست کم برای کشورهای جهان سوم و جنوب همچنان با ترس و تهدید و جنگ و ناامنی و خشونت و منازعه و عقب‌ماندگی همراه است و اگر دنیای غرب و کشورهای پیشرفته صنعتی و به طور مشخص سه مرکز عمده سرمایه‌داری پیشرفته، آمریکا، اروپا و ژاپن که جامعه امنیتی مهم را تشکیل می‌دهند، بین خودشان با صلح و گفتگو و مسالمت عمل می‌کنند، ولی در رابطه با «دیگران» اینگونه رفتار نمی‌کنند. هانتینگتون با طرح ایده «جنگ تمدن‌ها» که در آن مرز میان

تحلیل و تجویز مبهم مانده، پس از آغاز جنگ شاهان یا شهریان و آغاز جنگ ملت‌ها از زمان انقلاب فرانسه و بعد جنگ ایدئولوژی‌ها پس از جنگ جهانی اول (بین کمونیسم، فاشیسم، نازیسم و لیبرال دموکراسی) و در طی دوران جنگ سرد، در پایان این دوران، از جنگ تمدن‌ها و پیش‌بینی وقوع آن بین غرب و کشورهای کنفوسیوسی - اسلامی سخن می‌گوید (مجتبی امیری، ۱۳۷۴؛ ساموئل هانتینگتون، ۱۳۷۳، ۳۸-۳۹). تافلر هم از جنگ‌های موج سوم با توصیف‌هایی چون جنگ‌های فضایی، آدمکی، جنگ آوران وادی دانش، سربازان نرم‌افزاری، ترور اطلاعاتی و جنگ رسانه‌ای و الکترونیکی و ... صحبت می‌کند (الوین و هیدی تافلر، ۱۳۷۴). عجیب اینکه در همان سال گفتگوی تمدن‌ها (۲۰۰۱) حادثه وحشتناک یازده سپتامبر رخ داد و از یک سو محافظه‌کاران جدید و راست‌گرایان افراطی در قلب دنیای سرمایه‌داری از رسالت جهانی مسیحی خود و بار دیگر جنگ‌های صلیبی سخن می‌گویند و از سوی دیگر، بنیادگرایی و افراط‌گرایی مذهبی با محوریت القاعده با ترورها و انفجارها و به نوعی «جنایات سازمان‌یافته»، و نیز برخی دولت‌ها بر طبل جنگ می‌کوبند و غرب را دشمن و کافر و صلیبی می‌خوانند و هدف نابودی آن را دنبال می‌کنند. مسئله اصلی در این مقاله بررسی رابطه جنگ و توسعه نیافتگی است و به نظر می‌رسد رابطه‌ای مستقیم بین آن دو برقرار باشد و آثار و عوارض انواع جنگ‌ها و منازعات در داخل و بین کشورهای جهان سوم و نیز بین آنها و کشورهای غربی، به تشدید عقب ماندگی آنها انجامیده است.

جنگ و نظامی‌گری در جهان سوم

در ساختار قدرت جهانی و تقسیم کار بین‌المللی مبتنی بر آن، همواره منافع، نیازها و امنیت دول پیشرفته و صنعتی اروپایی و ایالات متحده اهمیت و محوریت داشته و فشارها، تهدیدها و تجاوزات آنها، به نوبه خود، دولت‌ها و کشورهای توسعه نیافته در جهان سوم را متوجه ضرورت نوسازی کرد تا طی آن با افزایش ظرفیت تولیدی خود، حیات و بقا و موجودیت نظام سیاسی خود را تضمین و تثبیت کنند و در اثر فشارها و منازعات و تهدیدهای داخلی و خارجی متلاشی نشوند. همانطور که سابق اشاره دارد، نظامی شدن تدریجی امور جهان سوم پس از استقلال از ۱۹۴۵، و گسترش نیروهای مسلح به عنوان عامل نوسازی، ستون امنیت ملی و ثبات برای توسعه، که جنگ سرد هم محرک دیگری برای آن بود، و تلاش برای تحکیم بنای دولت با احساس فراگیر آسیب‌پذیری، فشار شدید مالی و ساختاری بر اقتصادشان وارد کرد و با فقدان ثبات سیاسی و انسجام اجتماعی، ارتش، نقش عمده و حاکم را یافت و شبکه‌ای از روابط نظامی میان آنها و ممالک صنعتی ایجاد گردید (ی. سابق، ۱۳۷۷، ۹۳-۹۴). امنیت دولت‌های جهان سوم در گرو انباشت اسلحه و تقویت بنیان‌های نظامی قرار گرفت و به قول هتته،

ترتیبات پرهزینه امنیتی آنان به ضرر جهت‌گیری‌ها و ذخائر یا صندوق‌های توسعه‌ای یعنی، سرمایه‌گذاری و رفاه، جریان یافت (B. Hettne, 1985, 459)؛ و ژان ژاک سروان شرایبر، ۱۳۶۲، فصل (۱).

البته این معمای هزینه - دفاع در خود کشورهای صنعتی هم وجود دارد و چشم‌گیرترین نمونه آن در شوروی سابق دیده شد که «با صرف هزینه‌های هنگفت برای امنیت نظامی و نیز عدم کارایی ناشی از برنامه‌ریزی متمرکز، بحران اقتصادی و سیاسی در سطحی ایجاد کرد که کل ساختار داخلی و موقعیت بین‌المللی خود را در معرض خطر قرار داد» (بوزان، ۳۰۳). آمریکا هم طی جنگ سرد با صرف هزینه‌های گزاف نظامی باعث تضعیف قدرت رقابت صنایع خود و در نتیجه کسری مداوم شد و در مقابل ژاپن که حدود $\frac{1}{2}$ GNP که آمریکا صرف امور نظامی می‌کند، به این کار اختصاص می‌دهد، قابلیت رقابت فنی و مالی را از دست داد (همان). به قول بوزان، منطق اصلی معمای دفاع این است که «اگر از زور نمی‌توان به طور معقول استفاده کرد و اگر حفظ سطح بالایی از هزینه‌های نظامی باعث آسیب به اهداف مهم امنیتی دیگر می‌شود، پس بایستی نقش کمتر برای آن در روابط امنیتی لحاظ کرد»، ولی در بخش اعظم جهان سوم این منطق وجود ندارد و آنها به گسترش مداوم سلاح‌های کشتار جمعی مدرن و تمایل به استفاده از آنها در جنگ مشغولند (همان، ۳۲۰).

به علاوه، همانطور که جنگ و نقش نیروی نظامی در روابط میان کشورهای پیشرفته رو به کاهش است و آنها در روابط بین اقتصادهای سیاسی مبتنی بر بازار، به تدریج و به نحوی فزاینده وابستگی متقابل متقارنی می‌یابند، تقریباً همه این جوامع موفق امنیتی در سیستم، متشکل از دولت‌های قوی با انسجام و مشروعیت داخلی هستند که باعث امنیت داخلی و نیز بین‌المللی برای آنها می‌شود، در حالی که کشورهای ضعیف جهان سوم روندی معکوس را طی می‌کنند و از داخل و خارج دچار کشمکش و منازعه و جنگ هستند. آرمان ملت - دولت که در تئوری هماهنگی آرمانی را بین امنیت دولت و جامعه فراهم می‌کند، در عمل و در کشورهای جهان سوم، دستگاه دولت اغلب بین اقشاری از جامعه تبعیض قائل می‌شود و افراد و گروه‌های اجتماعی نه تنها از سوی دولت تهدید می‌شوند، بلکه خود نیز آن را مورد تهدید قرار می‌دهند و تا مرز فروپاشی می‌برند (لبنان، برمه، السالوادور). در چنین شرایطی، «سیاست نظامی اثر دراز مدت قوی بر موقعیت‌های اقتصادی دارد. استفاده از زور در شرایط مدرن جنگی دارای عواقب آشکاری بر محیط است» (بوزان، ۴۰۰ و ۴۰۲). همانطور که گریفین و مک کنلی یادآور می‌شوند، نبود امنیت داخلی توسعه را سخت از حرکت باز می‌دارد ولی صرف هزینه برای آن هم غالباً به قصد تقویت امنیت اتباع کشور نیست بلکه برای حفاظت از دولت یا حکومت در برابر مردم تحت حکومت است و یا آنکه «اقلیت‌های کوچکی را قادر سازد اکثریت را سرکوب و قدرت سیاسی را حفظ کنند» (گریفین و مک کنلی، ۱۳۷۷، ۱۱۵). در کشورهایی

که دستخوش تضاد قومی و دینی هستند (مانند سریلانکا، اتیوپی، هند، سومالی، آنگولا) «هزینه‌های کلانی که صرف برقراری نظم داخلی و سرکوب شورشیان می‌شود، غالباً بیشتر از هزینه‌هایی است که دولت مرکزی در فعالیتهای توسعه انسانی صرف می‌کند» (همان).

الگوهای منازعه بیشتر «جنگ داخلی» و کمتر جنگ بین دولت‌ها بوده، که ناشی از همگونی اجتماعی و بحران ساختارهای دولتی آنهاست، یا به صورت مداخله نظامی دولت‌ها در منازعات محلی به جای قدرت‌های صنعتی در جنگ‌های نیابتی یا با تبدیل منازعات محلی به جنگ‌های داخلی «بین‌المللی شده» مثل جنگ ایران و عراق، یا موارد افغانستان، آنگولا، نیکاراگوئه و کامبوج، با انگیزه‌ها و علل درونزای پایدار (سابق، ۹۶-۹۵). مسابقه تسلیحاتی جهان سوم یا ناشی از احساس شایع ناامنی (داخلی و خارجی) است و یا به قول توماس اولسون «محرکهای برونزا» دارد: نخست چرخه نوسازی سلاح‌های متعارف که هر ۱۵ تا ۲۰ سال یکبار رُخ می‌دهد، توسط «قدرت‌های متوسط» جهان سوم، و دوم «انتقال تسلیحات به برخی کشورهای برگزیده در مناطق تنش‌آلود از سوی کشورهای پیشرفته صنعتی که در تعقیب اهداف سیاستگذارانه معین صورت می‌گیرد»، و نیز عامل «فشار برای فروش» در کشورهای پیشرفته صنعتی که محرک آن صرفاً مسئله‌ای تجاری نیست بلکه با عقد معامله‌های تولید دراز مدت به قصد دستیابی به صرفه‌جویی‌های ناشی از تولید کلان و کاهش هزینه تجهیز نیروهای مسلح خود کشورهای تولیدکننده با همان سلاح‌ها انجام می‌شود» (همان، ۱۰۱-۱۰۰). در مجموع، «هراس کشورهای در حال توسعه، توان عملیاتی تکنولوژی نظامی، و منافع استراتژیک یا دست کم تجاری کشورهای پیشرفته، همگی مُحرک تقویت تسلیحاتی هستند. اما در نهایت عامل تعیین کننده، عامل محلی (تهدیدات داخلی یا منطقه‌ای) است، چرا که بدون وجود آن، تقاضایی پایدار برای خریدهای تسلیحاتی وجود نخواهد داشت» (همان، ۱۰۱)، به ویژه در آسیای جنوبی و خاورمیانه بین هند و پاکستان، اعراب و اسرائیل و در خلیج فارس و احساس ناامنی عمومی کشورهای آ. سه. آن که رشد نظامی عظیم را پیش گرفته‌اند، ولی در آمریکای لاتین مسابقه تسلیحاتی تحت کنترل و محدود است، چون تهدید خارجی یا داخلی و منطقه‌ای مهمی ندارند. به هر حال، «ناامنی مستمر در کشورهای در حال توسعه، خود ایجادکننده بازار فروش تسلیحات است، ولی تمایل کشورهای پیشرفته صنعتی به حفظ بازاری جذاب - به ارزش تقریبی سالانه ۳۵ میلیارد دلار - نیز در ایجاد آن سهم دارد» (همان، ۱۰۲-۱۰۱).

هزینه‌های نظامی و تجارت اسلحه در جهان سوم

طبق گزارش «کمیسیون مستقل مسائل خلع سلاح و امنیت» (۱۹۸۲) به ریاست اولاف پالمر نخست وزیر فقید سوئد که جان خود را در این راه از دست داد، بار مالی هزینه‌های

نظامی حتی بر ثروتمندترین اقتصادها فشار می‌آورد و در ۱۹۸۲، ۶۵۰ میلیارد دلار در سطح جهانی صرف مقاصد نظامی شد (کمیسیون برانت، ۱۳۶۵، ۲۱-۲۲). طبق گزارش کمیسیون جنوب، تا سال ۱۹۸۰، میانگین هزینه‌های نظامی کشورهای در حال توسعه ۲۵ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان بود و واردات تسلیحاتی آنها تنها در دهه ۱۹۸۰ سالانه به ۲۲ میلیارد دلار می‌رسید. البته خریدهای تسلیحاتی جنوب عمدتاً در چند کشور، به ویژه در خاورمیانه، متمرکز شده، ولی «تنها معدودی از کشورهای در حال توسعه می‌توانند مدعی شوند که نسبت هزینه‌های نظامی شان با تهدیدهای خارجی یا با منافع موجود آنها متناسب است» (ژولیوس نایرر، ۱۳۶۶، ۶۶-۶۵).

با توجه به گفتمان‌های حاکم بر روابط بین‌الملل، که در دوران جنگ سرد یک فضای به شدت سیاسی - ایدئولوژیک و امنیتی - نظامی بر محیط بین‌المللی غالب کردند، امنیت دولت‌ها از طریق افزایش قدرت و توان نظامی و تسلیحات و کاربرد علم و تکنولوژی در صنایع نظامی و برای تولید سلاح‌های پیشرفته‌تر در اولویت قرار گرفت. دولت‌های جهان سوم نیز پیرو این گفتمان‌ها و دولت‌های بزرگ، بقاء و حیات خود را در خرید هر چه بیشتر اسلحه و وارد کردن تکنولوژی نظامی و گرفتن کمک‌های نظامی و صرف منابع داخلی در این راه و پیروی از مدل اروپایی صلح و توسعه دیدند. به این ترتیب، بخش مهم اقتصاد کشورهای پیشرفته، اعم از کاپیتالیستی و سوسیالیستی و در ادامه اقتصاد کشورهای جهان سوم، در پیوند با صنایع نظامی و تجارت اسلحه قرار گرفت و رونق اقتصادی کشورهای صادرکننده اسلحه با تقویت فضای تشنج، جنگ و منازعه، اغلب در کشورها و مناطق مربوط به جهان سوم، تأمین گردید. و این در حالی است که اگر جنگ برای کشورهای پیشرفته کاپیتالیستی به خروج از بحران و احیاء و تقویت اقتصاد آنها کمک می‌کرد، در کشورهای جهان سوم توسعه‌نیافتگی را تشدید می‌کرد و شکاف و فاصله میان کشورهای شمال و جنوب را عمیق‌تر می‌نمود. گوندر فرانک در مقاله‌ای در این رابطه می‌نویسد: «پیشرفت نظامی‌گری و روند تمایل مداوم اقتصاد تسلیحاتی در جامعه جهان سوم، بخشی از «نظامی شدن اقتصاد جهانی» و «یک نظم نظامی و جدید بین‌المللی» در دوران جنگ سرد بوده و به فرآیند تمرکز سرمایه جهانی و بحران‌های آن مربوط می‌شود (آندره گوندر فرانک، بی تا، ۹). در دهه ۱۹۵۰ کمک‌های نظامی ایالات متحده بیش از فروش تجهیزات نظامی بود که در دهه ۱۹۶۰ این دو مقدار با هم برابر شدند ولی در دهه ۱۹۷۰ کمک‌های نظامی به طور روزافزون جای خود را به فروش سلاح‌های نظامی از طریق بازرگانی داد (همان، ۱۵). تولید و فروش اسلحه برای فرانسه صنعت صادراتی درجه اول بوده که بدون آن اقتصاد فرانسه دچار بحران می‌شد، به حدی که میتران در مصاحبه‌ای در ۱۲ نوامبر ۱۹۷۶ گفت: «این یک واقعیت است که تعادل تجارت خارجی ما تابعی از فروش اسلحه

است» (همان). تعداد صادرکنندگان بزرگ اسلحه نیز به تدریج افزایش یافت و فرانسه، آلمان، بریتانیا و ایتالیا هم به ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) پیوستند و از نیمه دهه ۱۹۷۰ تعداد کشورهای صادرکننده اسلحه در جهان سوم نیز افزایش یافت (Hettne, 459) و نیز شرابیر، فصل ۱۱). خریداران این سلاح ها نیز اغلب کشورهای جهان سوم بودند که در سال ۱۹۷۰ حدود ۶۶ درصد و در سال ۱۹۷۳ حدود ۸۵ درصد آن را که شامل ۷/۴ میلیارد دلار به نرخ آن زمان می شد، خریداری کردند و میزان واردات اسلحه در سال ۱۹۷۴، در پی بحران و جنگ در خاورمیانه و افزایش قیمت نفت، حدود ۴۰ درصد و در سال ۱۹۷۵ باز هم ۴۰ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافت (فرانک، ۱۶-۱۵).

موتور اصلی و اولیه مسابقه تسلیحاتی در مقیاس جهانی در قدرت های نظامی بزرگ و به علت انحصار آنها در توسعه تکنولوژی نظامی پیشرفته، سهم بسیار گسترده و غالب آنها در تولید جهانی و صدور جهانی سلاح های پیشرفته، و نیز خصیصه جهانی منافع آنها، هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی، قرار دارد و شش قدرت بزرگ نظامی نه تنها سه چهارم هزینه ها و مصارف نظامی جهانی را در دست دارند، بلکه در عمل همه تحقیق و توسعه نظامی (R&D) و صادرات سلاح و تجهیزات نظامی را هم در دست دارند (M. Thee, 1982: 40).

نویسندگان کتاب «تجارت اسلحه، امنیت و منازعه» به دو بخش عرضه و تقاضای تجارت اسلحه پرداخته و مَحَرکَة اصلی طرف تقاضا را، جنگ یا ترس از جنگ، اعلام می کنند (Levine & Smith, 2003, 2). منتقدان اقتصاد صدور اسلحه بریتانیا بر غیراخلاقی بودن صدور «سلاح های مرگ»، سابقه حقوق بشری برخی از کشورهایی که تجهیزات دفاعی دریافت می کنند، و هزینه ها برای مالیات دهندگان تأکید دارند، در حالی که موافق ها به منافع اقتصادی به صورت ایجاد شغل، درآمدهای صادراتی و حفظ بنیان صنعتی دفاعی بریتانیا توجه دارند (Ibid, p. 5). صنعت هوا فضای بریتانیا بر صادرات تجهیزات دفاعی در دوره ۹۷-۱۹۷۵ غالب بوده (هواپیما، موشک و تجهیزات هوا فضا) که از حدود ۷۰ درصد در فاصله ۸۵-۱۹۷۵ به ۸۶ درصد در ۱۹۹۰ و حدود ۹۱ درصد در ۱۹۹۷ رسید، به ویژه به مقصد خاورمیانه و شمال آفریقا، که از ۹۱ میلیون پوند در ۱۹۷۵ به ۱۵۸ میلیون پوند در ۱۹۸۰ و ۲۸۴ میلیون پوند در ۱۹۸۵ و ۱۱۲۰۷ میلیون پوند در ۱۹۹۰ و ۲۵۹۲ میلیون پوند در ۱۹۹۷ رسید، در حالی که صادراتش به آسیا و شرق دور به ترتیب ۲۰، ۱۳۴، ۷۳، ۲۹۵ و ۳۷۹ میلیون پوند بوده و به آمریکای لاتین و حوزه کارائیب به ترتیب ۳۰، ۱۳، ۵۴، ۴۶ و ۱۴۵ میلیون پوند با تراز تجاری مثبت بود (Ibid, 6). اشتغال ناشی از صدور اسلحه از زیر ۲۰ درصد سهم از کل اشتغال در صنایع دفاع بریتانیا به ۲۶ درصد در ۹۱-۱۹۹۰ و ۳۷ درصد در ۸-۱۹۹۷ رسید، که پاسخی به پایان جنگ سرد و کاهش مصارف و هزینه های دفاعی بریتانیا بوده است (در دهه ۱۹۹۰)، که تا

سال ۱۹۹۷ پس از ایالات متحده آمریکا دومین صادرکننده بزرگ صنایع دفاعی بود و در ۹۸-۱۹۹۷ صادرات دفاعی بریتانیا ۱۳۰/۰۰۰ پرسنل استخدام نمود (Ibid, 7-9).

یکی از ویژگی‌های عمده تجارت بین‌المللی اسلحه، تعداد کوچک عرضه‌کنندگان بزرگ و ملل خریدار هستند. در سال‌های ۷-۱۹۹۳ ایالات متحده آمریکا با ۴۷ درصد کل انتقال سلاح پیشتاز بود. پنج عرضه‌کننده بالا و بزرگ در کنار آمریکا، روسیه، بریتانیا، فرانسه و آلمان هستند که ۸۲ درصد کل انتقال را در دست دارند. ده دریافت‌کننده بالا، یعنی عربستان سعودی، تایوان، ترکیه، مصر، کره جنوبی، چین، ژاپن، یونان، و کویت، بیش از ۵۰ درصد واردات کل را دارند. ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه عرضه‌کننده و متخصص دارای مزیت‌های نسبی در ارائه و صدور اسلحه پرهزینه و با تکنولوژی بالا هستند، ولی عرضه‌کنندگان سلاح‌های ارزان‌تر و با تکنولوژی پائین متفاوتی مثل برزیل و چین هم هستند. خریداران هم با سطوح درآمدی متفاوت خریدار سلاح‌های گران یا ارزان و با تکنولوژی پائین هستند (Levine & Smith, 39).

در میان کشورهای در حال توسعه هم طبق تحقیق یورگن براور چهار گروه تولیدکننده اسلحه وجود دارند (Ibid., 21-28): ۱- تولیدکنندگان غیرمنظم اسلحه که در حداقل تولید می‌کنند، به ویژه اسپانیا، پرتغال، یونان و مکزیک؛ ۲- کشورهایی که به‌طور دائم تولید می‌کنند ولی به میزانی محدود و با پیچیدگی اندک نظیر مجارستان، ایران، رومانی، شیلی، مصر، هند، اندونزی، اوکراین، و یوگسلاوی سابق؛ ۳- برعکس، کشورهایی که تولید سلاح عمده و متنوعی دارند، مثل برزیل، بلغارستان، چین، جمهوری چک، مکزیک، کره شمالی، پاکستان، روسیه، آفریقای جنوبی، ترکیه، اسرائیل و آرژانتین؛ ۴- کشورهای غیرتولیدکننده اسلحه. اما در فاصله سال‌های ۸۳-۱۹۷۵ تا ۹۵-۱۹۹۰، تعداد هر سه دسته اول فزونی یافته و در گروه ۱ از ۱۸ کشور به ۳۹، در گروه ۲ از ۷ به ۱۲، و در گروه ۳ از ۸ به ۱۲ افزایش یافته، ولی گروه ۴ از ۶۷ کشور به ۶۰ کشور تقلیل یافته است. در فاصله ۸۸-۱۹۶۰ هزینه نظامی جهان سوم به دلار ثابت آمریکا ۵۰ برابر شد و دو برابر سریع‌تر از درآمد سرانه رشد کرد، و از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸، این کشورها بیش از سه چهارم از کل تجارت بین‌المللی اسلحه را به خود اختصاص دادند (گریفین و مک کنلی، ۱۱۴). از جمله عوامل مهم که در افزایش هزینه‌های نظامی جهان سوم مؤثر بوده‌اند، به نظر فرانک، بحران‌های ایجاد شده توسط دولت‌های نظامی و کودتاها، و تمایل به گسترش نیروی نظامی توسط دولت‌های برخاسته از کودتا، تلاش‌های دولت‌های غیر نظامی در خرید اسلحه برای راضی نگه‌داشتن نظامیان ارشد، و نیز تشنج‌های بین‌المللی و جاه طلبی‌های سیاسی داخلی و ملی، می‌باشند (همان، ۱۸-۱۷).

جنگ های داخلی و هزینه های انسانی و توسعه ای آن

در فاصله سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۶۰ در کشورهای جهان سوم و اغلب آمریکای لاتین ۸۳ کودتای موفق و ۸۷ کودتای ناموفق صورت گرفت که، با افزایش تعداد کشورهای مستقل آفریقائی و کودتاها در این قاره، در فاصله سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۷۵، تعداد کودتاهای موفق در جهان سوم ۲۰۴ مورد و ناموفق ۱۹۷ مورد شد (فرانک، ۳۷-۳۵). در همین سال ها ۱۱۹ منازعه نظامی در جهان سوم رخ داده و فقط در سال ۱۹۷۶ هم ۱۴ منازعه و جنگ در جهان سوم به وقوع پیوسته و به طور متوسط روزانه ۱۲ جنگ در جریان بوده، که اغلب ناشی از بحران های سیاسی و اقتصادی بوده است (همان، ۳۳ و ۳۷). از جنگ جهانی دوم به بعد، حدود ۹۰ درصد کشمکش های داخلی، بحران های منطقه ای و در کل خشونت های بین المللی، و ۱۱۹ مورد از ۱۲۰ جنگ ثبت شده، در جهان سوم رخ داده اند و واردات اسلحه جهان سوم هم از ۴ میلیارد دلار در ۱۹۶۰ به ۳۵ میلیارد دلار در ۱۹۸۱ رسید و در دو دهه تا ۱۹۸۳ در مجموع ۲۲۳ میلیارد دلار شد (ا. آزر و ج این مون، ۱۳۷۹، ۱۳ و ۱۵). تعداد نیروهای نظامی ۶/۲ در هزار نفر در آفریقا، در مقایسه با ۳/۴ در هزار در جهان سوم بوده و واردات اسلحه به آفریقا طی سال های ۱۹۷۶-۸۰ به ۵۵/۵ میلیارد دلار، در مقایسه با ۲۶/۵ میلیارد دلار در بقیه جهان سوم، رسید و بیش از ۳/۵ میلیون نفر در شورش ها، جنگ های داخلی و قتل عام ها کشته شدند و در ۱۹۸۵ از ۵۱ عضو سازمان وحدت آفریقا ۲۵ عضو آن تحت حکومت نظامی قرار داشتند (Hettne, 459). طبق برآورد کمیسیون جنوب، پس از جنگ جهانی دوم تا ۱۹۸۰، در بیش از یکصد مورد جنگ بین المللی و داخلی جنوب بیش از ده میلیون نفر کشته شده و میلیون ها نفر دیگر نیز دچار قطع عضو یا جراحت شدند (نیر، ۶۶).

طبق برآوردهای تجربی، در طول سال های ۹۰-۱۹۵۰ (۴۰ سال) ۱۵ میلیون نفر، مستقیم یا غیر مستقیم در اثر جنگ (بین المللی، داخلی و خشونت حکومت علیه شهروندان) جان خود را از دست دادند، که به تفکیک مناطق و دهه ها به صورت زیر بوده است (F. Stewart, 1993, 357-8).

جنگ ها در جهان سوم، ۹۰-۱۹۵۰ م: مرگ مستقیم و غیر مستقیم (هزار)

| دهه ۱۹۵۰ | دهه ۱۹۶۰ | دهه ۱۹۷۰ | دهه ۱۹۸۰ | |
|----------|----------|----------|----------|----------------|
| ۱۵۰ | ۲۶۷۵ | ۷۱۱ | ۲۷۸۶ | آفریقا |
| ۱۸ | ۲۰۸۴ | ۳۳۶۰ | ۱۵۴۵ | آسیا و شرق دور |
| ۳۱۱ | ۵۴ | ۱۳۶ | ۱۹۸ | آمریکای لاتین |
| ۴ | ۱۸۰ | ۸۷ | ۱۱۶۵ | خاورمیانه |
| ۴۸۳ | ۴۸۹۳ | ۴۴۹۴ | ۵۶۹۴ | کل |

جنگ‌ها، به ویژه جنگ‌های داخلی، قوی‌ترین علل رنج و محنت انسان‌ها و توسعه نیافتگی بوده و هزینه‌های انسانی، اجتماعی و اقتصادی عظیمی بر کشورهای درگیر تحمیل می‌کنند. به نظر استوارت، تقسیم هزینه‌های جنگ به دو مقوله انسانی و توسعه‌ای، اگر چه از نظر تحلیلی مفید است ولی تصنعی می‌باشد، چون هزینه‌های فوری انسانی (مثل بدتر شدن تغذیه و آموزش)، خود هزینه‌های توسعه‌ای هستند و هزینه‌های دراز مدت‌تر توسعه‌ای (مثل تخریب زیر ساخت‌ها و رشد منفی) از علل رنج و محنت انسان‌ها هستند، و هزینه‌های غیرمستقیم بسیار وسیع‌تر از هزینه‌های مستقیم است (Ibid, 358-9). با این حال، تحلیل‌گران اقتصادی کشورهای درگیر جنگ را از تحلیل خود خارج می‌کنند و گزارش اول توسعه انسانی UN (۱۹۹۰) هم جنگ و آثارش را به عنوان یک علت شکست در توسعه انسانی ذکر نکرد، در حالی که اختلالات و نارسائی‌های ناشی از جنگ، یک ویژگی عمده دست کم نیمی از کشورهای دارای بدترین عملکردها حول توسعه انسانی بوده و از ۱۰ کشور لیست شده با پائین‌ترین امید به زندگی، اتیوپی، افغانستان، آنگولا، سومالی و چاد در آن سال‌ها همگی از جنگ‌های مهم رنج می‌بردند (Ibid, 358). گزارش ۱۹۹۰ بانک جهانی پیرامون فقر نیز، با وجود آنکه فقر در برخی از کشورها را به «تخریب گسترده زیر ساخت‌های روستایی و دارایی‌های مولد» به علت جنگ نسبت می‌دهد، ولی در تحلیل سیاست‌ها برای کاهش فقر هیچ ارجاع دیگری به جنگ نمی‌دهد و با اینکه جنگ یک دلیل عدم کارایی برنامه‌های تعدیل بوده ولی هیچ توجهی به سیاست‌های تعدیل مناسب در طول جنگ نشده است (Ibid). البته بانک جهانی در گزارش توسعه جهانی ۲۰۰۱ / ۲۰۰۰ خود، به پیامدهای جنگ و منازعات مدنی، به عنوان نمونه‌های افراطی فروپاشی اعتماد و انسجام اجتماعی توجه کرده و متذکر می‌شود که به طور میانگین جنگ داخلی تولید سرانه کشور درگیر را تا بیش از ۲ درصد در سال، در مقایسه با زمانی که جنگ داخلی وجود ندارد، کاهش می‌دهد و بین فقر، منازعات مدنی، و وابستگی اقتصادی به صادرات یک کالای اولیه واحد (مثل الماس) پیوندهایی وجود دارد (WDR 2000/2001).

نویسنده کتاب «افسانه توسعه» می‌نویسد با وجود پایان جنگ سرد که باعث جنگ‌های داخلی و خشونت‌های محلی بر محور ایدئولوژی بود، نبردهای مسلحانه و عملیات تروریستی در جهان سوم حتی چند برابر شده و به تمام قاره‌ها گسترش یافته، با حدود ۲۳ فقره جنگ داخلی و درگیری ۵۰ گروه مسلح در آنها، که با مبارزه ایدئولوژیک جهانی ارتباط ندارند بلکه «آفریده‌های تجاوز کار انفجار جمعیت و بیکاری، و مبتلا به آزدگی‌های اجتماعی، قومی، مذهبی و فرهنگی هستند»، که با وخیم‌تر شدن ناکارآمدی اقتصادشان در برابر اقتصاد نوین جهانی، تشدید شده‌اند (اسوالود ریورو، ۱۳۸۴، ۷-۱۴۶). «طرد اجتماعی این آزدگی‌های اجتماعی،

قومی، مذهبی و فرهنگی را پدید می‌آورد و موجب درگرفتن نبردهایی می‌شود که همان اندک باقی مانده از دولت یا ملت را منهدم می‌کنند» (همان، ۱۴۷). این خشونت‌ها ۱۰۰/۰۰۰ پناهنده در آمریکای لاتین، ۷/۵ میلیون در آفریقا، ۶ میلیون در آسیا و حدود ۴ میلیون در اروپا، بر جای نهاده است. پیش از پایان قرن بیستم، بیش از ۱۷ میلیون مرد، زن و کودک قربانیان این بیماری تجاوزگر در سرتاسر جهان بوده‌اند (همان). اما در سوئیس، بلژیک، کانادا، اسپانیا و انگلستان یا ایالات متحده، «اختلافات فرهنگی، قومی و مذهبی جامعه را تکه تکه نمی‌کنند، چون ارضای مادی به حفظ انسجام این دولت‌ها کمک می‌کند» (همان). از پایان جنگ سرد، از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷، جنگ مسلحانه بین کشورها کاهش یافته و تعداد جنگ‌های داخلی، به علت فرآیند ناکارآمدی اقتصادی، در حال افزایش است و از میان ۲۳ جنگ مسلحانه بین ۱۹۸۹ و ۱۹۹۹ فقط پنج جنگ بین دولت‌ها (جنگ خلیج فارس، ارمنستان و آذربایجان، اتیوپی و اریتره، پرو و اکوادور، صربستان و ناتور)، و بقیه جنگ‌های داخلی بوده‌اند. اکثر این جنگ‌ها در کشورهایی روی دادند که دارای علائم ناکارآمدی اقتصادی بودند. پرو و صربستان تنها کشورهایی‌اند که از دو نوع جنگ آسیب دیدند (همان، ۱۸۸).

خشونت در بسیاری از این کشورها، به «یک ویژگی زندگی ملی» تبدیل شده، زندگی‌ای که در آن تبه کاری فزاینده، قاچاق مواد مخدر و خشونت مسلح تروریستی در هم آمیخته‌اند. علت وجود خشونت هم، آهنگ رشد اندک درآمد سرانه و توزیع ناچیز درآمد ملی، در ترکیب با انفجار جمعیت، است که به طور ادواری کشور را به یک موجیت آشوب زده لگام گسیخته تبدیل کرده، که مشخصه آن از بین رفتن کنترل دولت بر سرزمین و مردم است، بدون وجود نظم عمومی در شهر و روستا و با شورش علیه قدرت مرکزی و کنترل کشور به دست رؤسای نظامی، جنگ‌سالاران، قاچاقچیان مواد مخدر و حتی سارقان، یا ترکیبی از آنها، می‌افتد و طی آن «فرآیند سیاسی از بین می‌رود، قانون ناپدید می‌شود، و نیروی نظامی یا گروه‌های شورشی مسلح یا مافیای مواد مخدر جایگزین نهادهای سیاسی می‌شوند» و به گسیختگی‌ها و تنش‌ها و جنگ‌های داخلی بیشتر دامن می‌زنند (همان، ۱۵۱-۱۴۸).

فرانسیس استوارت هزینه‌های انسانی جنگ را که «غیرمستقیم» منجر به رنج و محنت انسان‌ها می‌شوند، به سه سطح با تأثیرات متقابل تقسیم می‌کند (Stewart, 359-610): در سطح کلان (یا سطح تراکم تولید و درآمدها)؛ متوسط (که اختصاص تراکم به بخش‌ها و گروه‌ها را تعیین می‌کند) و خرد (در سطح خانوارها). آثار منفی جنگ در این سه سطح و روی عرضه یا تولید، بازار و استحقاق‌های عمومی از نظر دسترسی به کالاهای اساسی نظیر آب، بهداشت، غذا و خدمات آموزشی، به شیوه‌هایی عمل می‌کند که سبب رنج انسانی عظیم می‌شود. در سطح کلان، جنگ منجر به کاهش تولید می‌شود، که نتیجه ترکیبی از تخریب و نابودی سرمایه

انسانی و فیزیکی، کاهش نیروی انسانی در پی بسیج و مهاجرت، تخریب یا قطع بازاریابی و شبکه‌های حمل و نقل است، و نیز باعث کاهش عرضه و ورودی‌های تولید داخل (در نتیجه کاهش عمومی تولید) و خارج، به علت کمبود ارز و مبادله خارجی و/یا تحریم‌ها، می‌گردد. کاهش درآمد ملی، کاهش تولید غذا و بازاریابی صادرات آن و درآمد ارزی خارجی، و واردات غذا، کاهش استحقاق‌های بازار و عمومی، کاهش خود اشتغالی، کاهش دستمزد، تورم و بالا رفتن قیمت مواد غذایی، همگی از آثار و پیامدهای جنگ هستند. کاهش استحقاق‌های عمومی از دو سو حاصل می‌شود: ۱. آثار منفی فوق‌الذکر روی تدارک کالاهای عمومی تأثیر می‌گذارد (کمبودها، تخریب زیر ساخت‌ها و ...)، ۲. با کاهش درآمد ملی سطوح درآمدهای مالیاتی کاهش می‌یابد، که خود روی کاهش سطوح هزینه‌های عمومی فشار می‌آورد. اما فشار برای افزایش هزینه‌های نظامی و بازسازی ساخت تخریب شده وجود دارد و در نتیجه کسری بودجه با آثار تورمی به وجود می‌آید یا افزایش می‌یابد، که خود استحقاق‌های بازاری برخی از گروه‌ها را از نظر تسلط واقعی بر منابع که با تولید مستقیم و درآمدهای مستقیم به قدرت خرید کالاها، به ویژه غذا، تبدیل می‌شود، کاهش می‌دهد (Ibid).

در نتیجه کاهش‌ها در سطح کلان و فشار برای افزایش هزینه‌های نظامی، در سطح متوسط تأثیرات منفی شدیدی روی منابع عمومی برای تأمین نیازهای اساسی مثل تسهیلات بهداشتی و آموزشی و یارانه‌های غذایی ایجاد می‌شود و پیرو آن، افشار و گروه‌های اجتماعی سهم رو به کاهشی از کل رو به کاهش را دریافت می‌کنند، آن هم در شرایطی که نیاز آنان به بازسازی و حداقل تضمین شده استحقاق‌های غذایی رو به افزایش است. با گسترش جنگ بدهی‌های داخلی و خارجی، جهت پرداخت هزینه‌های جنگ، و نیز بهره‌آنها، افزایش می‌یابد و در بودجه منعکس می‌شود و منابع موجود برای تأمین نیازهای اجتماعی را کاهش می‌دهد (Ibid, 362).

سطح خرد یا خانوار، دریافت‌کننده همه آثار منفی برخاسته از سطوح کلان و متوسط است که شامل موارد زیر می‌شود (Ibid):

۱. سقوط استحقاق‌های غذایی در نتیجه کاهش تولید، سقوط اشتغال و درآمد و افزایش تورم، حتی آثار ناشی از خشکسالی و/یا مسائل حمل و نقل، که باعث قطع عرضه می‌شود و کاهش استحقاق‌های غذایی می‌تواند منجر به قحطی گردد.

۲. از هم پاشیدن خانواده، وقتی که مردان برای جنگ بسیج شده، مهاجرت کرده یا کشته می‌شوند که تأثیر منفی روی استحقاق‌های غذایی و سایر جنبه‌های رفاه خانوار (از نظر فیزیکی و روانشناختی) می‌گذارد.

۳. شیوع و بروز بیماری‌ها با آثار مُهلک، به ویژه در اثر کاهش شدید استحقاق‌های غذایی و سطوح رو به خرابی بهداشت و آموزش در نتیجه کاهش استحقاق‌های عمومی، رُخ می‌دهد.
 ۴. شوک روانشناختی در نتیجه حوادث با ضربات روحی که در طول جنگ رُخ می‌دهد، مثل از بین رفتن روابط، غارت و تجاوز و ...

به علاوه، می‌توان از ترویج فرهنگ خشونت و تضعیف تحمل و مدارا و از بین رفتن فرهنگ صلح و آشتی و گفتگو و مسالمت به عنوان آثار جنگ یاد کرد، همانطور که در گروه‌های درگیر جنگ و آسیب‌دیده و ناراضی از دستاوردهای جنگ و تبعات آن، در کشورهایی چون ایران، افغانستان و عراق، مشهود بوده و می‌باشد. جنگ منجر به تقویت اقتدارگرایی و بسته شدن فضای سیاسی کشور و جلوگیری از آزادی‌های فردی و مدنی و تشکیل احزاب و نهادهای مربوط به جامعه مدنی، نیز می‌شود. در مجموع فقر، نابرابری و بیکاری که از معیارهای توسعه نیافتگی هستند، در اثر جنگ تشدید می‌شوند. گزارش کمیسیون جنوب درباره عواقب ناگوار میلیتاریسم برای توسعه می‌نویسد:

"استفاده از منابع برای خرید جنگ افزار و سرکوبی، روند پیشرفت را در بسیاری از کشورها کند می‌کند. رشد فرهنگ نظامی‌گری زیان بار است چرا که به موازین دموکراسی، مشارکت عمومی، حقوق بشر و اصل مسئول بودن دولت در مقابل مردم احترام نمی‌گذارد. این وضعیت فسادبرانگیز است و باعث سوء استفاده از قدرت و بیگانگی مردم از نظام سیاسی کشور می‌شود. نشانه‌های ناخوشایند یاد شده را می‌توان در بسیاری از کشورهای جنوب مشاهده کرد" (نیره، ۶۶).

استوارت (365) هزینه‌های توسعه‌ای جنگ را شامل تخریب سرمایه موجود و کاهش سرمایه‌گذاری جدید می‌داند: مقوله‌های مربوط به سرمایه که از جنگ متأثر می‌شوند عبارتند از: زیر ساخت فیزیکی و اجتماعی، سرمایه نهادی و شاید مهم‌تر سرمایه فرهنگی و اجتماعی، به صورت اعتماد و انسجام اجتماعی و احترام به کار و دارایی یا مالکیت، که برای کارکرد جامعه و اقتصاد حیاتی است. جنگ همه این سرمایه‌ها را نابود می‌کند و سرمایه‌گذاری‌های جدید هم، چه توسط حکومت که منابع عمومی را متوجه هزینه‌های جنگ کرده، و چه توسط سرمایه‌گذاران داخلی یا خارجی، به دلیل ریسک بالا، صورت نمی‌گیرد. این هزینه‌های سنگین توسعه‌ای در اثر جنگ، به نوبه خود هزینه‌های انسانی جنگ را بیشتر می‌کند و این هزینه‌های انسانی هم خود هزینه‌های توسعه‌ای را در دور باطل معکوس، بیشتر افزایش می‌دهد. البته میزان این هزینه‌ها به سه عامل عمده بستگی دارد (Ibid., 365): یکی شرایط آغازین آسیب‌پذیری، و دیگری اقدامات دولت و آژانس کمک بین‌المللی در طول جنگ، و سوم ماهیت جنگ که اگر بین‌المللی و همراه با تحریم‌ها باشد، از جنگ داخلی متفاوت است و

طول مدت جنگ هم تأثیر دارد. جنگ بین‌المللی همانند جنگ ایران و عراق، در دهه ۱۹۸۰، مقاومت محلی قوی در برابر تهاجم خارجی مانند مورد ویتنام، افغانستان و لبنان، شورش‌های محلی با حمایت خارجی همانند مورد نیکاراگوئه، موزامبیک و آنگولا، و سرکوب مخالفان داخلی توسط حکومت نظیر مورد اوگاندا، کامبوج، السالوادور، سودان، گواتمالا، اتیوپی و عراق، فروپاشی حکومت که منجر به هرج و مرج و جنگ داخلی شد همانند موارد لبنان، سومالی، لیبیا و افغانستان، به طور عمده و اغلب در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۷۰ می‌باشند (Ibid, 363). از نظر میزان کشته‌های نظامی، جنگ طولانی ایران و عراق در بالاترین سطح، در سطح کلان جنگ‌های داخلی در افغانستان، موزامبیک و نیکاراگوئه (که با تحریم تجاری ایالات متحده هم همراه شد) خسارت بارتترین بوده، و در سطح متوسط و خرد همه این کشورها با سقوط GNP سرانه و در نتیجه سقوط مصارف عمومی در بهداشت و آموزش و دیگر استحقاق‌های عمومی مواجه شدند. برآورد نرخ فقر در السالوادور در ۱۹۸۵، و در گواتمالا، اتیوپی و سودان در ۱۹۹۰ بالای ۶۰ درصد بود و از نظر شاخص‌های بهزیستی انسانی، کشورهای افغانستان، آنگولا، موزامبیک، اتیوپی، لیبیا، و سومالی بدترین وضع را داشتند (Ibid, 364-373). همانطور که جرمی بلاک می‌نویسد غفلت نسبی از جنگ‌های داخلی در تاریخ نظامی، مسئله‌ای جدی در بسیاری از بحث‌ها درباره جنگ است. در حالی که احتمال می‌رود منازعات مدنی عمومیت بیشتری یابند، به ویژه با توجه به افزایش جمعیت و وجود درصد بالایی از مردان جوان قادر به سوخت رسانی به منازعه، علی‌رغم کاهش جمعیت جهانی، تقاضا برای کالاها و فرصت‌ها می‌تواند یک علت مشاخره و بی‌ثباتی در خانواده‌ها، اجتماعات و کشورها شود، همانطور که افزایش نرخ بیکاری با جرم و جنایت ارتباط و پیوند می‌یابد و فقر، که مشوق از خودبیبگانگی و حس محرومیت است و پاسخ آن هم خشونت است (J. Black, 2004, 28-32). در بسیاری از مناطق دارای نرخ‌های بالای فقر، نرخ‌های جرم و جنایت بالاست و/یا در حال افزایش است (در سائوپولوی برزیل، که تعداد قتل‌ها از بالای ۶۰۰۰ نفر در ۱۹۹۴ به بالای ۸۰۰۰ نفر در ۱۹۹۸ رسید) و به سمت بی‌نظمی اجتماعی می‌رود که می‌تواند جنگ داخلی تلقی شود، یا دست کم زد و خورد و منازعه؛ یا تجارت مواد که کل جامعه را بی‌ثبات می‌سازد و منجر به فساد سیاست و تجارت و سطوح بالای جرم و جنایت و فروپاشی اجتماعی می‌شود (Ibid, 33). بنابراین، بلاک نتیجه می‌گیرد رشد اقتصادی در بسیاری از کشورها خود منشأ بی‌ثباتی است و ممکن است نتواند به خوبی در خدمت کاهش تنش‌های داخلی باشد و برعکس، با افزایش تقاضا و مهاجرت‌ها و ارتباطات و رسانه‌ها و نیز فقر و بیکاری و تخصیص و توزیع نادرست یا غیرعادلانه منابع و منافع، امکان مصالحه بین گروه‌های سیاسی را

بسیار دشوار سازد و به تنش های قومی، مذهبی، طبقاتی و منطقه‌ای بینجامد مثل موارد پاکستان، نیجریه، رواندا، کنگو، سریلانکا، فیلیپین و حتی برزیل (Ibid, 31,34-35).

مسابقه تسلیحاتی و توسعه نیافتگی در جهان سوم

در سطوح ملی در کشورهای جهان سوم این طور استدلال می‌شود که امنیت ملی نیاز به حفظ و تقویت ارتش، گسترش سیستم‌های تسلیحاتی جدید و صنایع نظامی دارد و از این جهت امنیت نظامی بر توسعه اولویت دارد. طبق برآورد سیوارد هزینه‌های نظامی در جهان سوم از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۵ پنج برابر افزایش یافت و در ۱۹۸۵ حدود ۱۸۰ میلیارد دلار صرف این کار شد و بین ۱۹۷۳ و ۱۹۸۳ بودجه‌های نظامی به طور میانگین با نرخ سالانه ۴/۷ درصد رشد داشت. در حالی که در ۱۹۸۵ ایالات متحده بیش از ۶/۵ درصد GNP خود را صرف امور دفاعی کرد و حدود ۱۰ سرباز از هر ۱۰۰۰ نفر شهروند داشت، نیکاراگوئه بر عکس بیش از ۱۷ درصد از GNP خود را در آن سال برای ارتش هزینه کرد و ۲۳ سرباز از هر ۱۰۰۰ نفر شهروند داشت. عراق ۳۰ درصد تا ۵۰ درصد از GNP خود را در اکثر سال‌های جنگش با ایران در دهه ۱۹۸۰ برای ارتش خرج کرد (P.K. Nandi & A.K. Basu, 1993, 34-35). سریع‌ترین رشد نیروهای مسلح در آسیای جنوبی، در وهله نخست در افغانستان، هند و پاکستان، تا ۱۲/۸ درصد رُخ داد. عربستان سعودی و عمان با اینکه درگیر جنگ نبودند ولی ۲۵ درصد از GNP خود را در ۱۹۸۵ و ۱۳ درصد از آن را در ۱۹۸۷ برای ارتش هزینه کردند. خریدهای تسلیحاتی آفریقا در اواخر دهه ۱۹۷۰ دو برابر شد که رشد آن از سایر مناطق جهان سوم، البته از بنیادی کوچکتر، پیشی گرفت. بیش از نصف کل معاملات تسلیحاتی با جهان سوم بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۸ با ایالات متحده و شوروی سابق صورت گرفت (Ibid, 35). اکثر این هزینه‌های نظامی در زمان صلح و به عنوان امنیت و سمبلی مهم از حاکمیت دولت در کشورهای جهان سوم صورت می‌گیرد و این در حالیکه، تأسیسات نظامی بزرگتر و بیشتر یا بهتر، به جای تقویت امنیت، رقابت تسلیحاتی را در مناطق مختلف جهان سوم برانگیخته و خصومت‌های بیشتری ایجاد می‌کند و نیز بودجه‌های عظیم نظامی با تحریف منابع کمیاب به سوی ارتش، شرایطی را در این کشورها تثبیت و دائمی می‌کند که فقر، گرسنگی، بیماری، و بی‌سوادی را دامن می‌زند (Ibid, 35-36). همانطور که ویلی برانت صدر اعظم سابق آلمان غربی اظهار کرد «تولید اسلحه در بخش‌های وسیعی از جهان سوم خود سبب رشد بی‌ثباتی شده و توسعه را تضعیف می‌کند» (ویلی برانت، ۱۳۷۰، ۳۰۴-۳۰۰).

سیوارد هم در نتیجه تحقیقات تجربی‌اش ذکر می‌کند که کشورهای جهان سوم در کل به تقریب چهار برابر بیشتر از آنچه که صرف مراقبت‌های بهداشتی می‌کنند و ۵۰ درصد بیشتر از

آنچه که برای آموزش هزینه می‌کنند، برای امور نظامی خود خرج می‌کنند (Nandi & Basu, 36). برانت در کتابش به نام «تسلیمات و گرسنگی» (۱۹۸۶) استدلال می‌کند که بودجه‌های دفاع و توسعه جایگزینی برای یکدیگر نیستند، چون برای خرید چیزهای متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گیرند و اختلاف فاحش بین هزینه‌های دفاعی و توسعه‌ای قابل قبول نیست و به فقر و خشم و گرسنگی مردم دامن می‌زند و زمانی که گرسنگی در بخش‌های مختلف عالم حاکم باشد صلح ایجاد نمی‌شود و اساساً چه فرقی می‌کند که افراد بشر کشته شوند یا در اثر قحطی و گرسنگی بمیرند و جامعه بین‌المللی باید درصدد کنترل تسلیمات و غلبه بر گرسنگی مردم و سایر سرچشمه‌های بدبختی آنان باشد (Ibid., 37). این ایده به قوت مطرح است که «جنگ ثمره تهیدستی، بی‌عدالتی، فساد، زیادی جمعیت و بدبختی است» و بنابراین برقراری صلح موکول به از بین رفتن این عوامل می‌باشد (تافلر، ۳۰۳). ایندیرا گاندی نخست وزیر فقید هند که یک منتقد ثابت قدم مسابقه تسلیمات بود مثل بسیاری از دیگر رهبران جهان سوم بر این باور بود که پولی که صرف مسابقه تسلیمات می‌شود می‌تواند در جهت تقویت فرایند توسعه بکار گرفته شود (Nandi & Basu, 37). گزارش خلع سلاح سازمان ملل در ۱۹۸۲ پیرامون «رابطه بین توسعه و خلع سلاح» که از جامع‌ترین تحلیل‌ها در حوزه خلع سلاح و توسعه بود، به این نتیجه می‌رسد که بر مبنای عدالت انسانی برابر و نفع روشن‌گرانه فردی، هزینه‌های گسترده تسلیمات باید در جهت پایان دادن به فقر و ایجاد توسعه، مادی و انسانی پایدار هدایت شود و دنیا باید بین مسابقه تسلیمات و جستجوی یک توسعه اقتصادی و اجتماعی متعادل‌تر، یکی را انتخاب کند، و هزینه‌های عظیم نظامی سرمایه‌گذاری‌های مرگبار و بیهوده است که به تهي سازی منابع طبیعی، تشدید تورم و افزایش مسائل مربوط به تراز پرداخت‌ها، می‌انجامد و دستاوردهای مربوط به بهره‌وری را محدود و رشد علم و تکنولوژی را منحرف می‌نماید و مانع از آن می‌شود که کشورها بتوانند راه‌حلی برای بسیاری از مسائل زیست محیطی پیدا کنند، و در نتیجه اقتصاد جوامع و اسکان انسان‌ها را به ویژه در جهان سوم نابود می‌کند (Ibid.). متن انتخابی یونسکو برای خلع سلاح هم متذکر می‌شود که سطح بالای هزینه‌های نظامی و مسابقه تسلیمات نه تنها منابع به شدت مورد نیاز برای حل و رفع مؤثر مسائل اقتصادی - اجتماعی کشورها را منحرف می‌کند، بلکه این مسائل را تشدید می‌نماید و منابع طبیعی را تمام کرده و آثار و جهت‌گیری‌های توری را تشدید می‌کند و بر تراز پرداخت‌ها تأثیر منفی می‌گذارد و نیز به گسیختگی اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی می‌انجامد و در مجموع تأثیر عمیقی بر سیاست، اقتصاد و جامعه در بسیاری از کشورها می‌گذارد (Thee, 47).

صنایع تسلیماتی هزینه کار و سایر عوامل تولید را بیش از اکثر سایر صنایع افزایش می‌دهد که تا حدودی به علت خصیصه به غایت سرمایه‌بر و تکنولوژی‌بر آن، و نیز تا حدودی به

علت آن است که افزایش هزینه‌ها در این بخش به مصرف‌کننده منتقل می‌شود و این افزایش هزینه سایر عوامل تولید، خود به سایر بخش‌های اقتصاد سرایت می‌کند. بخش نظامی آثار جانبی مثبتی ندارد و چندان اشغال‌زا نیست، بلکه بر عکس می‌تواند منابع مالی را، که می‌توانست صرف رهایی از فقر و ایجاد اشتغال مفید برای نیروی کار رو به رشد در جهان سوم شود، هدر دهد (Nandi & Basu, 38). متن آموزشی یونسکو نیز تأکید دارد که به دلیل تعیین‌کنندگی فزاینده تکنولوژی‌های بالا در مصارف نظامی، پتانسیل کلی اشتغال‌زایی صنایع نظامی از بین رفته است (Thee, 49).

به علاوه، نهادهای نظامی در جهان سوم یک ویژگی محافظت و تقویت خود دارند و یک نیروی اجتماعی قدرتمند را تشکیل می‌دهند که بر توسعه کشور به هزینه ترقی اجتماعی تأثیر می‌گذارند. آنها از عملیات برای بازرسی عمومی حمایت نموده و تحت عنوان امنیت ملی، انواع فعالیت‌ها را انجام می‌دهند، به ویژه علیه مخالفان سیاسی داخلی، و در بسیاری موارد داور نهایی در امور داخلی می‌شوند. در نهایت مسابقه تسلیحاتی با سرکوب ناراضیان داخلی به فرآیندهای دموکراتیک آسیب می‌رساند و تکامل اجتماعی را که تنها امید واقعی برای آینده بشر است، تضعیف می‌کند (Ibid., 51-52 & Nandi & Basu, 38). بهای سیاسی نظامی‌گری بسیار جدی و سنگین است و «فرایند نظامی‌گری که هدف از آن تقویت توان اعمال قدرت است، غالباً به تمرکز قدرت سیاسی در بخش نظامی منجر می‌شود. چنین روندی امکان مداخله نظامی در جامعه مدنی را افزایش و در نهایت دور باطلی از رژیم‌های نظامی اقتدارگرا را در دامن خود پرورش می‌دهد» (آزر و این‌مون، ۳۸۱). در واقع بسیاری از مسائل عمده جهان سوم در امور مربوط به توسعه، آلودگی، انرژی، عدم تعادل اقتصادی و تورم، روابط تجاری و تکنولوژی، فقدان مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و مسکن، به واسطه مسابقه تسلیحاتی تشدید می‌شوند. در حالی که خلع سلاح به آزاد سازی منابع مادی و مالی و انسانی داخلی در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه هر دو، و به تخصیص آنها برای اهداف توسعه کمک زیادی می‌کند. بنابراین استراتژی توسعه‌ای مورد نیاز است که اولویت‌ها را تعیین کرده و هر جا که لازم باشد زمان بندی برای نیل به ترقی را انجام دهد.

نتیجه

انقلاب در ایستارها نسبت به ارتش در غرب، تأثیر عمیق روی اهداف و رفتار عملیات نظامی و ماهیت نهادهای نظامی داشته و روی کاهش تمایل به خدمت در ارتش متمرکز است و به جای خدمت اجباری، تخصص و حرفه‌ای‌گری نظامی مهم‌تر و مؤثرتر تلقی شده و در کشورهای چون ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، روسیه و ایتالیا و حتی ترکیه لغو خدمت

اجباری و کاهش میزان نیروهای نظامی و به جای آن توسعه نیروی هوایی و کار کردن با ماشین های پیچیده، مهارت ها و استانداردهای بالاتر و کامپیوتر و نیز تبدیل ارتش به نیروهای داوطلب و پیشتاز با کارآیی و مهارت و تجهیزات و روحیه بالا مطرح گردیده است (Black, 12-13). یک اقتصاد سیاسی مبتنی بر بازار هم، به قول بوزان، «با ایجاد شفافیت و اطلاعات لازم و شفاف در همه قسمت‌ها بر روابط امنیتی اثر گذار بوده و وجود آمار قابل اعتماد و قابل مقایسه درباره انواع فعالیت‌های داخل دولت و بین دولت ها به حصول و تقویت امنیت بین‌المللی کمک می کند»، و «هر جا که اجماعی بر اقتصاد بازار و ساختارهای سیاسی متکثر وجود داشته باشد، رهبری جمعی و مدیریت رژیم در سطح جهانی از پشتیبانی جامعه قدرتمند بین‌المللی برخوردار خواهد بود» (بوزان، ۲۹۳-۲۹۴). وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی و لزوم رویکرد مثبت به سوی جامعه بین‌المللی گزل شافت بر مبنای پذیرش حقوق مساوی و برابر و اراده و آگاهی و قواعد پذیرفته شده بین‌المللی و همکاری در جهت حل چالش‌های توسعه‌ای جهانی توسط دولت های قوی، کارآمد و دارای مشروعیت و انسجام داخلی، و در فضای صلح و گفتگو و اعتمادسازی و کنترل تسلیحاتی، می‌تواند از کشورهای پیشرفته صنعتی به کشورهای جهان سوم تعمیم یابد. اکنون به‌طور وسیع پذیرفته شده که صدور اسلحه می‌تواند آثار و عوارض خارجی منفی روی امنیت ملی کشورها داشته باشد و بنابراین کشورهای صادر کننده با همکاری می‌کوشند تجارت اسلحه را تنظیم کنند (Levine & Smith, 94).

اکنون که دولت‌ها انحصار خشونت را از دست داده‌اند و انواع نیروهای مادون ملی و فراملی، با پیشرفته‌ترین ابزارها و امکانات تکنولوژیک و ارتباطی و مالی فعال شده‌اند و خطرها، ترس‌ها، تهدیدها و ناامنی‌ها هم جهانی شده‌اند، چرا نباید به صلح و پاسداری از صلح از طریق دانش و سرمایه و تکنولوژی و با اولویت دادن به افراد، گروه‌ها و ملل فقیر در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و خاورمیانه، و تخصیص بهینه منابع و توزیع عادلانه‌تر منافع و ایجاد کار و درآمد و ثروت و رفاه و توسعه و توانایی زیستن فراتر از خط فقر و بقا و گرسنگی برای همگان، پرداخت. همانطور که تافلر اشاره دارد «مدیریت جریان‌های دانش، برای صلح و برپاکنندگان صلح در آشوب بی قانونی فردا، به صورت موضوعی با اهمیت فزاینده درخواهد آمد» و «کنترل دانش در قلب فراگرد حفظ صلح قرار دارد» و «هیچ استراتژی دانشی برای صلح نمی‌تواند یکی از مهم‌ترین منابع اطلاعات، اطلاعات گمراه کننده، و سلب اطلاعات، یعنی رسانه‌ها، را نادیده انگارد» (تافلر، ۳۱۵-۳۱۴). باید نگرش‌ها و نگاه‌ها نسبت به توسعه و اهداف و معیارهای آن تغییر کند و پیرو آن، استراتژی‌های توسعه‌ای با اولویت دادن به نیازهای اساسی بشر و حل و رفع فقر و بیکاری تغییر جهت دهند و اقتصاد با اخلاق و انسان و محیط زیست پیوند بخورد و حقوق بشر و امنیت بشری در دنیای به‌طور روز افزون به هم مرتبط و جهانی

شده، اهمیت اساسی یابد. ارتش و نظامیگری و اقتصاد و بازار در چارچوب و زمینه‌های عام اجتماعی و انسانی عمل کنند و افکار عمومی و سازمان‌های غیر دولتی و رسانه‌ها و آموزش برای خلع سلاح و صلح و «حق توسعه» برای همگان، فعال شوند. نباید به بهانه امنیت ملی و با توسل بیش از حد به آن، برای افزایش دخالت حکومت در اقتصاد و کنترل ابتکار آزاد و تضعیف رقابت در بازار فضا، ایجاد کرد و با ناکارآمدی اقتصادها به فقر و بیکاری و تورم و آسیب‌پذیری گروه‌ها و طبقات متوسط و پائین دامن زد و فاصله میان حکومت و مردم را بیشتر و بحران مشروعیت ایجاد کرد. برای اکثریت بزرگ کشورهای فقیر، دیپلماسی مؤثر، به قول دِریورو ابزاری استراتژیک برای کسب منابع ادامه حیات است و جلب کمک‌های کشورهای صنعتی در اجرای سیاست‌های ملی و ایجاد جو دوستانه و صلح و ثبات منطقه‌ای برای تدوین سیاست دفاعی ملی، ضروری است تا شرایطی برقرار شود که «منابع به جای دفاع ملی به سوی عوامل استراتژیکی بقاء، نظیر امنیت غذا، انرژی و آب هدایت شود» و هزینه‌های دفاعی در حد ضروری صرف امور دفاعی استراتژیکی مدرن و نه پر هزینه، شود و فرماندهان عالی نظامی کشورهای فقیر بدانند که «مهم‌ترین مؤلفه قدرت ملی در عصر ما، نه تسلیحات تهاجمی بلکه عامل اقتصاد- فناوری است» (دِریورو، ۱۸۷).

با گسترش آموزش و ارتباطات الکترونیکی، افکار عمومی و رسانه‌ها نقش مهم یافته‌اند و در خانه و مدرسه و جامعه همه باید زندگی در صلح را یاد بگیرند و نگذارند زور بر عقل یا سلاح بر گفتگو پیشی بگیرد. مسئله امنیت را نمی‌توان به هزینه‌های فزاینده نظامی تقلیل داد و در سطح ملی و بین‌المللی هر دو، باید از اتلاف منابع در جهت انباشت سلاح برای نابودی نهایی بشر جلوگیری کرد و آموزش خلع سلاح را به عنوان یک فرآیند دموکراتیزاسیون در نظر گرفت (Thee, 315-327).

آموزش خلع سلاح به عنوان یک رشته مطالعاتی برای تقویت امنیت ملی و بین‌المللی است که باید فراتر از هزینه‌ها و رقابت‌های تسلیحاتی، منابع را صرف سایر بخش‌های مرتبط با امنیت ملی مثل آموزش، بهداشت و توسعه اقتصادی کرد (Ibid, 334). آموزش خلع سلاح پیوندهای اساسی با آموزش حقوق بشر و توسعه دارد و باید بر مبنای ارزش‌های درک و تفاهم و تحمل و مبادله فرهنگی در سطح بین‌المللی باشد. کشورهای در حال توسعه باید با انسجام اجتماعی و اجماع نخبگان و پیوند حکومت و ملت و مشروعیت داخلی و بنابراین ایجاد دولت‌های قوی و توسعه‌خواه، به جای اتلاف منابع در مسیر جنگ و خصومت و خشونت یا سرکوب در داخل و خارج از مرزهای خود، به کار و تولید و برقراری نظم و ثبات و امنیت برای شهروندان خود و نیروهای مولد جامعه در فضائی توأم با صلح و سازش و اعتماد و آشتی پرداخته، و در سایه صلح و گفتگو و مسالمت و همکاری با کشورهای شمال و

صنعتی، ترس و تهدید و ناامنی را به توسعه و رفاه و دموکراسی برای همگان در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی تبدیل کنند. چون امنیت و استقلال این کشورها در گرو تولید و توسعه و رفاه ملی و رضایت شهروندان است نه در گروه خرید و انباشت اسلحه و مسابقه تسلیحاتی. تجربه شوروی سابق به خوبی این نکته را ثابت می‌کند.

در غیر این صورت، همانطور که دلایل و شواهد ارائه شده در این مقاله نشان می‌دهد، جنگ و خصومت و خشونت در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی، و مسابقه تسلیحاتی و تحریف منابع به سمت خریدهای تسلیحاتی، عقب ماندگی کشورهای جهان سوم را تشدید می‌کند. با وجود شکاف عظیم علمی - تکنولوژیک و اقتصادی - صنعتی بین کشورهای شمال و جنوب، حتی تولید جنگ افزارها در داخل کشورهای جهان سوم به قصد رویارویی با تهدیدها و تأمین امنیت ملی نیز این هدف را تأمین نمی‌کند و باعث اتلاف بیشتر منابع و دامن زدن به فقر و محرومیت و بیکاری و نارضایتی مردم و بنابراین بحران مشروعیت و شکاف بین حکومت و جامعه در داخل می‌شود. دولت‌های ضعیف و فاقد انسجام و اعتماد و مشروعیت داخلی، خود بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت شهروندان و جامعه و امنیت ملی و نیز منشأ ناامنی و بی‌ثباتی در سطوح منطقه‌ای و جهانی هستند و با تشدید عقب ماندگی، به گسترش فقر، بیکاری، خشونت، جنگ داخلی، تروریسم و بنیادگرایی و نظامیگری و جنگ طلبی دامن می‌زنند.

منابع و مأخذ:

الف - فارسی:

- ۱- آزر، ادوارد ای . و این مون، چونگ، (۱۳۷۹)، امنیت ملی در جهان سوم، مترجم پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- امیری، مجتبی، (۱۳۷۴)، مترجم و ویراستار، نظریه برخورد تمدن‌ها، هانتینگتون و منتقدانش، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۴- برانت، ویلی، (۱۳۷۰)، جهان مسلح، جهان گرسنه، ترجمه هرمز همایون پور، ج ۳، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۵- بوزان باری، (۱۳۷۸)، مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۶- تافلر، الوین و هیدی، (۱۳۷۴)، جنگ و پاد جنگ، ترجمه مهدی بشارت، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۷- تویینی، آرنولد (۱۳۷۳)، جنگ و تمدن، ترجمه خسرو رضایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- دریورو، اسوالدو، (۱۳۸۴)، افسانه توسعه، ترجمه دکتر محمود عبدا... زاده، ج ۲، تهران: نشر اختران.
- ۹- سایق، ی، (۱۳۷۷)، امنیت در کشورهای در حال توسعه، ترجمه مصطفی ایمانی و علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۰- شرایبر، ژان ژاک سروان (۱۳۶۲)، تکاپوی جهانی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، ج ۲، تهران: نشر نو.

- ۱۱- فرانک، آندره گوندر، (بی تا)، *اقتصاد تسلیحاتی و جنگ در جهان سوم*، ترجمه محمود ریاضی، تهران: انتشارات چاپخش.
- ۱۲- کمیسیون برانت، (۱۳۶۵)، *بحران عمومی*، ترجمه ایرج پاد، تهران: سروش.
- ۱۳- گریفین، کیث، و مک کنلی، تری، (۱۳۷۷)، *توسعه انسانی، دیدگاه و راهبرد*، ترجمه غلامرضا خواجه پور، تهران: نشر وداد.
- ۱۴- نایره، ژولیوس، چالش جنوب، گزارش کمیسیون جنوب (۱۹۹۲)، ترجمه ابراهیم خلیلی، تهران: نشر قومس.
- ۱۷- هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۳)، *موج سوم دموکراسی*، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه.

ب- خارجی:

- 1- Black, Jeremy, (2004), **War and the New Disorder in the 21 st Century**, London & New York: Continuum.
- 2- Herne, Bjorn, (1985), '**Transcending the European Model of Peace and Development**', in *Alternatives*.
- 3- Levine, Paul, & Smith Ron(ed.s), (2003), **Arms Trade, Security and Conflict**, London & New York: Routledge.
- 5- Nandi, Proshanta K.& Basu , Ashim L. (1993), 'A Peace Dividend' in **Journal of Developing Societies**, Vol. IX.
- 6- Stewart, Frances, (1993), 'War and Underdevelopment: Can Economic Analysis help Reduce the Costs?' , in **Journal of International Development**, Vol. 5, No. 4.
- 7- Thee, Marek(ed.), (1981), **Armaments, arms control and disarmament**, Paris: Unesco.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«نوسازی و اصلاح دینی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، سال ۷۰، شماره ۲۶؛ «روشنفکر و رابطه‌اش با حقیقت و نظم در پروژه مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۴۸؛ «پدرسالاری و مدرنیته»، سال ۷۹، شماره ۵۰؛ «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۲؛ «اقتصاد سیاسی ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۰»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «رابطه دین و سیاست در ایران (یک بررسی تئوریک و تاریخی)»، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ «توسعه، سیر تحول مفهومی و نظری»، سال ۸۳، شماره ۶۳؛ «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، سال ۸۴، شماره ۶۹؛ «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی»، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ «گفتگو و توسعه»، سال ۸۶، شماره ۲؛ «قاچاق انسان، بردگی در عصر جدید»، سال ۸۷، شماره ۳.